

اصغر ارشاد سرابی


بسم الله الرحمن الرحیم

مهر فروزان

نویسنده:

اصغر ارشاد سرابی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مهر فروزان

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مهر فروزان: مروری بر زندگانی امام رضا (ع)/ به کوشش ارشاد سرابی، اصغر.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، انتشارات، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: ۶۸ ص.؛ ۱۱ × ۲۱ س‌م.

شابک: ۹۶۴۴۴۴۵۴۱۴ ؛ ۴۰۰۰ ریال: چاپ سوم ۹۶۴۹۷۱۰۰۷۸: ؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۶۰۰۰ ریال: چاپ هفتم: ۹۷۸۹۶۴۹۷۱۱۶۵۲

یادداشت: چاپ سوم و چهارم: ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ ششم: ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۷.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۶۱ – ۶۸.

موضوع: علی‌بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ – ۲۰۳ق.

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۴۷/الف۵۳۵م۹ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی: م۸۱–۳۸۶۴۸

سخنی با زائران گرامی

ای خاک توس! چشم مرا توتیا تویی

ماییم دردمند و سراسر دوا تویی

ای خاک توس! چون تو مقام «رضا» شدی

برتر هزار پایه ز عرش علا شدی

«وفایی شوشتری»

از دیدگاه شیعیان، علاوه بر مکه‌ی معظمه و مساجد، حرم پیامبر گرامی و امامان معصوم علیهم‌السلام نیز مکان‌های مقدس و با حرمت و از مصداق‌های بیوت الهی [۱] اند که خدای تعالی رفعت و شوکت آنها را خواسته و به بزرگداشت و احترام آنها، امر کرده است.

شیفتگان خاندان نبوت، حرم هر یک از امامان معصوم را کانون انوار روحانی و الهی و محل استجابت و برآمدن حاجات خود می‌دانند و از سرزمین‌های دور و نزدیک به زیارت پیشوایان دینی نایل و حتی در جوار حرم آنان مقیم می‌شوند. به راستی در این مکان‌های مقدس است که یاد پروردگار، دل‌ها را صیقل می‌زند و جان‌ها به پرواز درمی‌آید.

به همین سبب، حفظ حرمت و تعظیم زیارتگاه‌ها و بقعه های بزرگان دینی و آگاهی از زندگانی و شخصیت ممتاز آنان، وظیفه‌ی همه مسلمانان به ویژه ارادتمندان اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

بی‌شک، زیارت ائمه هدی، وقتی ارزشمند است که توأم با

[صفحه ۸]

خلوص و ارادت و در عین حال از سر معرفت و آگاهی باشد. به عبارت دیگر، زیارت، دیدار مشتاقانه و حضوری عاشقانه بر تربت پاک اولیای خدا و امامان راستین است. همین ارتباط قلبی با حجت‌های خداوند است که واسطه‌ی فیض رساندن و رحمت خداوند به بندگانش می‌شود.

متأسفانه، برخی باورهای نادرست، در طی قرن‌ها به آداب زیارت راه یافته و آن را درگذر زمان، دچار تغییر و تحریف کرده است. به همین سبب راهنمایان دینی، کوشیده‌اند تا شیوه‌ی صحیح زیارت را به مردم بیاموزند. مبعوث شدن پیامبران و فرو فرستادن کتاب‌های آسمانی، برای شناخت خداوند و راه رستگاری بوده است تا اعمال شرک آلود از نیایش درست، جدا و ممتاز گردد.

اگر عبادت و نیایش، همراه با شناخت و مطابق دستور شارع و با قصد قربت به خداوند و از سر اخلاص باشد، در روح و جان موحدان، اثر مطلوب می‌گذارد؛ صفات ناپسند را در آنان از بین می‌برد و فضایل و محاسن اخلاقی و انسانی را گسترش می‌دهد.

بنابر آنچه گذشت، ثواب زیارت تنها با برخی از اعمال، مانند گرداگرد ضریح گشتن و در دیوار را بوسیدن و به آثار و اشیای قدیمی نگریستن، حاصل نمی‌شود. طبعا، زیارت، بدون حضور قلب در پیشگاه خدای تعالی نیز مقبول نمی‌افتد.

به راستی، بنده‌ای مستحق ثواب زیارت ائمه هدی خواهد بود که با مداومت بر طاعت و توجه به پروردگار، ترتیب یابد و از عیب و نقص پاک شود. بنابراین، زیارت وقتی صحیح و اثر بخش است که از سر شوق مندی و گرایش درونی و هم

[صفحه ۹]

ملازم با شناخت و آگاهی باشد؛ به طوری که زائر آنچه را مورد خواست و رغبت امام است، تصدیق کند و فلسفه‌ی زیارت و راز توسل به ائمه را دریابد.

چنانچه صفات پسندیده و کمالات روحانی، نصیب زائر شود و به صورت صفتی راسخ در نفس او درآید؛ آن گاه اجر و ثواب اخروی می‌یابد و در روز قیامت از او شفاعت می‌شود. [۲].

آداب و مراسم خاص زیارت در احادیث و روایات بسیاری، تشریح شده و در هر یک از آنها پیامی از حقایق الهی نهفته است که در تهذیب نفس و اصلاح جامعه تأثیر دارد. از حضرت رضا علیه‌السلام روایت شده است که هر کس او را با شناخت و عرفان به حقش زیارت کند، ثواب هزار حج می‌برد و مقصود از «عارفا بحقه» که در بسیاری از روایات آمده، این است که بداند خداوند اطاعت امام را واجب دانسته است. [۳].

از همین رهگذر، بعد از زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام سفارش و تأکید بسیاری به زیارت امام رضا علیه‌السلام شده است و پاداش زیادی برای مشتاقان و زائران حضرتش برشمرده‌اند که به نقل چند حدیث در این باره اکتفا می‌کنیم:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله:

«به زودی پاره‌ی تن من در سرزمین خراسان دفن خواهد شد. هر مؤمنی که او را زیارت کند، خداوند بهشت را بر او واجب و جسدش را بر آتش، حرام می‌گرداند.»

(بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۱)

[صفحه ۱۰]

امام صادق علیه‌السلام:

«نواده‌ی من در سرزمین خراسان، در شهری که «توس» نامیده می‌شود، کشته خواهد شد. کسی که او را زیارت کند و به حق او آگاه باشد، در روز رستاخیز، دست او را گرفته، به بهشت می‌برم.»

(بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۱)

امام کاظم علیه‌السلام:

«فرزندم به ستمکاری و با سم کشته می‌شود و در توس در کنار هارون دفن می‌شود. کسی که او را زیارت کند، مانند کسی است که رسول خدا را زیارت کرده باشد.»

(بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۱)

امام جواد علیه‌السلام:

«کسی که قبر پدرم را با معرفت و شناخت زیارت کند، خداوند گناهانش را می‌بخشد.»

(وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۹)

امام هادی علیه‌السلام:

«کسی که جدم علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را زیارت کند، خداوند، بدنش را بر آتش حرام خواهد کرد.»

(بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۸)

بی‌شک، اگر این حقیقت را دریابیم که اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، مایه‌ی هدایت و رحمت‌اند و دانش دین را آنان

[صفحه ۱۱]

منتشر کرده‌اند، خواهیم دانست که بهترین راه رستگاری، توسل به این خاندان و تقلید از سیره و روش آنان است.

و اما این دفتر در تکمیل کتاب در آستان جانان (آداب زیارت و خدمت در بارگاه امام رضا علیه‌السلام) که پیش از این انتشار یافته، فراهم آمده و نویسنده این سطور کوشیده است زندگانی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و حوادث عصر ایشان را در گذری کوتاه، به زبانی ساده و موجز و در عین حال مستدل، به قلم آورد. امیدوارم مطالعه‌ی این کتاب و تفکر درباره‌ی زندگانی و شیوه‌ی سلوک آن حضرت و دیگر پیشوایان دینی، بتواند روانها پاک و شکوفا گرداند و مایه‌ی آرامش و رستگاری شیفتگان اهل‌بیت علیهم‌السلام در دنیا و آخرت شود.

در خلال نگارش این اثر، علاوه بر استفاده از منابع کهن و متأخر، از راهنمایی‌های عالمانه و بی‌دریغ حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای علی‌اکبر الهی خراسانی - مدیر عامل محترم بنیاد پژوهش‌های اسلامی - برخوردار بوده‌ام. دوست دقیق النظر و دانشور م آقای محمدجواد مهدوی، زحمت بازنگری و ویرایش آن را برعهده داشته‌اند. همچنین مدیر دانشمند گروه تاریخ بنیاد پژوهشها، حجهٔ الاسلام و المسلمین جناب آقای احمد ترابی، گره‌گشای برخی دشواری‌ها بوده، و با چشم عنایت به این صفحات نگریسته‌اند. آقای احمد پهلوان زاده رحیمی صفحه آرایی و حروف نگاری این کتاب را به انجام رسانده‌اند. از محبت و عنایت آنان سپاس‌گزارم. سعی شان مشکور باد.

من الله التوفیق - اصغر ارشاد سرابی

[صفحه ۱۳]

ولادت امام رضا

بنابر نقل مشهور، حضرت رضا علیه‌السلام روز پنج‌شنبه، یازدهم ذیقعده‌ی سال ۱۴۸ ه. ق در شهر مدینه دیده به جهان گشود. بر این اساس، سال ولادت آن امام همام با سال شهادت جد گرامی‌اش، امام صادق علیه‌السلام همزمان است. [۴].

نام گذاری

نام، لقب و کنیه‌ی هر یک از امامان معصوم علیهم‌السلام بیانگر صفت و پیامی خاص است که زیبنده‌ی آن بزرگواران است. القاب

حضرت رضا علیه‌السلام نیز از این قاعده برکنار نیست.

برخی از علمای شیعه برآنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبل و چه بسا به وسیله‌ی فرشته‌ی وحی، برای هر یک از اهل‌بیت علیهم‌السلام نام و لقبی مناسب برگزیده است؛ همچنان که هنگام نام‌گذاری امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام فرمود: ما کنت لا سبق ربی باسمه [۹]؛ در انتخاب نام، بر پروردگار پیشی نمی گیرم.

همچنین سلیمان بن حفص مروزی نقل کرده است که امام کاظم علیه‌السلام به فرزندش، «رضا» لقب داد و به دیگران توصیه می‌فرمود که او را به این نام بخوانند. [۶] در روایتی دیگر از امام جواد علیه‌السلام نقل است که چون هم مخالفان و هم موافقان از پدرم راضی بودند، ایشان را «رضا» نامیده‌اند. [۷].

[صفحه ۱۴]

برخی از مورخان هم گفته‌اند که وقتی مأمون، آن حضرت را به جانشینی خود تعیین کرد؛ لقب «رضا» را برای ایشان برگزید [۸] که درست نمی‌نماید، زیرا این نام‌گذاری و سفارش امام کاظم به زمانی مربوط می‌شود که هنوز موضوع خلافت مأمون و تحمیل ولایتعهدی به حضرت رضا علیه‌السلام مطرح نبوده است. همچنین در نامه‌ای که فضل بن سهل پیش از موضوع ولایتعهدی، به امام رضا علیه‌السلام نوشته و ایشان را به توس دعوت کرده، لقب «رضا» آمده است. [۹].

نام‌ها لقب‌ها

نام امام هشتم علیه‌السلام «علی» و لقب مشهور آن بزرگوار «رضا» و کنیه‌ی معروفش «ابوالحسن» است. علامه‌ی مجلسی، کنیه‌ی حضرت را در میان عوام، «ابوالحسن» و در میان خواص، «ابوعلی» دانسته است [۱۰]؛ اما محدثان و مورخان، القاب و عنوان‌های دیگری هم برای حضرت برشمرده‌اند که از آن جمله است:

سراج الله، نور الهدی، قرة عین المؤمنین، مکیدة الملحدین، کافی الخلق، الرضی، الرضا، رب السریر، رب التدبیر، الفاضل، الصابر، الوفی، الصدیق، الولی، وافی، زکی، سلطان الانس و الجن، ضامن الامة، الداعی الی الله، زین المؤمنین، غریب الغرباء، معین الضعفاء، الراضی الی الله، الراضی بالقدر و القضاء، شمس الشموس، انیس النفوس، غیظ الملحدین. [۱۱].

[صفحه ۱۵]

تبار

پدر گرامی امام رضا علیه‌السلام، حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام - هفتمین امام شیعیان - است. از مادر پرهیزگار ش با نام‌هایی چون تکتم، نجمه، سمان نجیه، و طاهره یاد کرده‌اند که برخی «تکتم» را مشهورتر دانسته‌اند. این بانوی عفیف و خردمند از شرافتمندان عجم به شمار می‌رفته [۱۲] و گویا هنگامی که به خانه‌ی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام وارد شده، «تکتم» نام داشته، اما پس از ولادت امام رضا علیه‌السلام به «طاهره» نامور گردیده است. [۱۳].

همسر

امام رضا علیه‌السلام چند کنیز داشت که یکی از آنان «سبکیه» نامیده می‌شد. همین بانوی پرهیزگار که از او به نیکی یاد کرده‌اند، مادر گرامی امام جواد علیه‌السلام است. مورخان، تنها از «ام حبیبه» به عنوان همسر اما علیه‌السلام یاد کرده‌اند. در برخی کتاب‌های تاریخی آمده که حضرت رضا علیه‌السلام، دو همسر دائم داشته است؛ اما از هویت همسر دوم ایشان، اطلاعی در دست نیست. [۱۴].

مأمون، به سبب انگیزه‌های سیاسی، دخترش - ام حبیبه - را به عقد امام علیه‌السلام درآورد و مدتی بعد، دختر دیگرش - ام‌الفضل -

را به همسری امام جواد علیه‌السلام داد.

فرزندان

تاریخ‌نویسان و تبار شناسان درباره‌ی تعداد فرزندان امام

[صفحه ۱۶]

رضا علیه‌السلام اتفاق نظر ندارند. برخی مورخان معتقدند که حضرت، غیر از امام جواد علیه‌السلام فرزندی نداشته و گروهی بر این باورند که آن حضرت، فرزندان متعددی داشته است.

آنچه از منابع شیعه برمی‌آید و همه‌ی علما در آن اتفاق نظر دارند، یکی این است که امام رضا علیه‌السلام از ام حبیبه، فرزندی نداشته و دیگر آن که کنیزی به نام سبکیه، صاحب فرزندی به نام جواد الائمه شده است. [۱۵].

برخی محققان برآنند، زیارتگاه هایی که در مرو و قزوین وجود دارد و به فرزندان امام رضا علیه‌السلام منسوب‌اند، فاقد مدارک قابل استناد می‌باشد و با آن که در اصل و قدمت آنها تردیدی نداریم، نام بزرگانی که در آنها مدفون‌اند، به درستی معلوم نیست. [۱۶].

امامت

سیره نویسان و محققان بسیاری به سبب اهمیت امامت و ولایت که از مشخص‌ترین ویژگی‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام است، به نقل روایات معتبر و مستند پرداخته‌اند. به طور کلی روایاتی که درباره‌ی امامت حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده، به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف - روایاتی که از پیامبر نقل گردیده و نام دوازده امام در آن یاد شده است و نام مبارک «رضا» نیز در زمره‌ی آنان است.

ب - روایاتی که برخی از امامان شیعه علیهم‌السلام درباره‌ی امام رضا علیه‌السلام نقل کرده‌اند.

ج - روایاتی که حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در مورد امام

[صفحه ۱۷]

بعد از خود فرموده است.

از دسته‌ی نخست روایتی هست که مرحوم شیخ صدوق از چند طریق به استناد سخن جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که جابر گفت: «در زمان حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای تهنیت و تبریک تولد حسین علیه‌السلام به خدمت فاطمه علیهاالسلام رسیدم. در دست ایشان لوحی سبز رنگ دیدم که گمان کردم زمرد است و بر آن لوح، نوشته‌ای همانند نور خورشید، می‌درخشید. عرض کردم: ای دختر رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خداوند - عزوجل - به رسول خود هدیه کرده است و اسامی پدر، شوهر و دو فرزندم، و نیز اسامی اوصیا - که همگی فرزندانم هستند - در آن است. پدرم برای این که مرا خوشحال کند، آن را به من داد.» [۱۷] سپس جابر می‌گوید: «نام محمد را در سه جا و نام علی را در چهار جای آن لوح دیدم.» [۱۸].

از احادیث دسته‌ی دوم می‌توان به روایتی از شیخ طوسی اشاره کرد که جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی تأویل آیه‌ی شریفه‌ی (ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا) [... ۱۹] پرسید. امام علیه‌السلام نفس عمیقی کشید، آن گاه فرمود ... دوازده ماه، امامان هستند. در این حدیث نیز امام علی بن موسی علیه‌السلام با لقب «رضا» یاد شده است. [۲۰].

مهمترین بخش درباره‌ی امامت حضرت رضا علیه‌السلام، روایاتی است که حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در آنها، مژده‌ی

آمدن امام بعد از خود را داده و با برشمردن مشخصات، جانشین خود را معرفی کرده است. داوود رقی می گوید: «به امام موسی کاظم علیه‌السلام گفتم: پدرم فدای شما! من اکنون پیر شده‌ام و می‌ترسم
[صفحه ۱۸]
برایم اتفاقی بیفتد و دیگر نتوانم شما را زیارت کنم، بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ فرمودند: پسرم علی». [۲۱].
علامه‌ی مجلسی در بحارالانوار - ج ۴۹، صص ۲۸ - ۱۱، فصل دلایل امامت امام رضا علیه‌السلام - چهل و هشت روایت را برشمرده که در آنها، امام کاظم علیه‌السلام فرزند خویش، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، را به جانشینی معرفی کرده است.

خلفای هم عصر

اشاره

حضرت رضا علیه‌السلام، اولین فرزند امام هفتم - حضرت موسی بن جعفر - بود و سی و پنج سال داشت که پدر بزرگوارش به دستور هارون‌الرشید در زندان بغداد - ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری - شهید شد و امام رضا علیه‌السلام به امامت رسید. مدت امامت حضرت رضا علیه‌السلام بیست سال بود که ده سال آن، معاصر با خلافت هارون‌الرشید، پنج سال در دوره‌ی خلافت محمد امین و پنج سال آخر نیز همزمان با خلافت مأمون بود.
حضرت رضا علیه‌السلام تا آغاز خلافت مأمون در زادگاه خود - مدینه - اقامت داشت، سپس مأمون آن حضرت را به خراسان دعوت کرد.

هارون‌الرشید

هارون‌الرشید، پنجمین خلیفه‌ی عباسی بود و بیست و سه سال حکومت کرد. وی خلیفه‌ای سختگیر و بی‌رحم بود و برای استحکام خلافت خود و جانشینانش از هیچ ستمی فروگذار نمی‌کرد، به همین سبب هم امام هفتم علیه‌السلام را به شهادت
[صفحه ۱۹]
رسانید.
هارون قلمرو حکومت خود را به سه بخش تقسیم کرد: حکومت عراق و شام تا مغرب را به امین، حکومت همدان و تمام خاور اسلامی را به مأمون؛ و حکومت الجزیره و مرزها و توابع آن را به قاسم واگذار کرد. ضمنا از مأمون بیعت گرفت که پس از وی، قاسم ولیعهد باشد.
مأمون از امین بزرگتر و از نظر هوش و استعداد برتر بود. مادر مأمون، ایرانی و مادر امین - زبیده - عرب نژاد و از خاندان هاشمی بود و قدرت و نفوذ بسیار داشت. به همین سبب، هارون در سال ۱۷۵ ه. ق امین را که پنج ساله بود، به جانشینی خود تعیین کرد و هفت سال بعد نیز با معرفی مأمون به ولیعهدی او، در تثبیت حکومت عباسی کوشید. [۲۲].
در زمان هارون، سرزمین‌های اسلامی وسعت یافت و حکومت عباسی قدرتمند شد. در سال ۱۹۳ ه. ق به هارون گزارش رسید که مردم شهرهای خراسان شورش کرده‌اند و فرماندهان سپاه وی با همه‌ی خشونت و بی‌رحمی خود نمی‌توانند فریاد دادخواهی مردم آن سامان را فرو نشانند.
هارون، صلاح کار را در آن دید که برای سرکوب چنان طغیانی، خود با سپاه به خراسان سفر کند. پس امین را در بغداد گذاشت و با مأمون که والی خراسان بود، به آن دیار رهسپار شد. هارون موفق شد اوضاع آشفته‌ی خراسان را آرام کند، اما هنگامی که

تصمیم گرفت به بغداد بازگردد، به سال ۱۹۳ ه. ق در توس درگذشت و او را در کاخ یکی از سردارانش به نام حمید بن قحطبه، در سناباد به خاک سپردند.
ده سالی از زندگانی امام رضا علیه‌السلام در عصر هارون
[صفحه ۲۰]
سپری گردید، موقعیت مناسبی برای مبارزه‌ی علنی و رسمی پدید نیامد و بیشتر فعالیت‌های عقیدتی و سیاسی در نهان رهبری می‌شد. هارون نیز شیوه‌ی گذشته‌ی خویش را تغییر داد، زیرا سیاست پیشین و روش سختی که نسبت به امام هفتم علیه‌السلام در پیش گرفته بود، دیگر به صلاح خلافتش نبود و بیش از گذشته، موجودیت عباسیان را با خطر روبه‌رو می‌کرد.
دوره‌ی امامت حضرت رضا علیه‌السلام در عصر هارون، با همه استبداد و خودکامگی وی، دوره‌ی آزادی نسبی و فعالیت‌های فرهنگی و علمی به شمار می‌رود. هارون در این مدت متعرض امام نمی‌شد و حضرت رضا علیه‌السلام، آزادانه فعالیت می‌نمود. از این رو، در این مدت شاگردان زیادی تربیت کرد و علوم و معارف اسلامی و حقایقی از تعلیمات قرآن را منتشر نمود.
عمده‌ترین سببی که هارون را واداشت، ظلم و ستمکاری خود را کاهش دهد، نگرانی از عواقب به شهادت رساندن حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بود، زیرا علی رغم پنهان کردن تبهکاری خود، سرانجام این حادثه فاش شد و موجب نفرت و انزجار مردم گردید. به همین سبب، هارون می‌کوشید خود را از این جنایت تبرئه سازد. از جمله، یحیی بن خالد برمکی که در دربار هارون نفوذ داشت، روزی به وی گفت: «علی بن موسی بر جای پدر تکیه زده و امامت را از آن خود می‌داند.» هارون گفت: «آنچه درباره‌ی پدرش موسی مرتکب شدیم، ما را کفایت است. آیا می‌خواهی شمشیر بردارم و همه‌ی علویان را بکشم؟» [۲۳].
[صفحه ۲۱]

امین

تدبیرهای هارون برای تداوم برادری و مسالمت میان فرزندانش بی‌نتیجه ماند. مردمان پس از درگذشت هارون با محمد امین بیعت کردند. از خلافت امین بیش از هیجده روز نگذشته بود که وی در صدد قدرت‌طلبی و افزون خواهی برآمد. او می‌خواست، سلطه و حکومت مطلق و بی‌چون و چرایی به دست آورد. سرانجام، امین در سال ۱۹۵ ه. ق تصمیم گرفت مأمون را از ولیعهدی برکنار کند و فرزند خویش - موسی - را به جانشینی برگزیند. پس در اجرای این سیاست، خلع برادر را اعلام کرد.
مأمون تربیت یافته هارون بود و نمی‌توانست حکومت را به راحتی از دست بدهد. بنابراین مخالفت خود را با خلافت امین اعلام کرد. پس سپاهی از خراسان و لشکری از بغداد در نزدیکی شهر ری رو در روی هم آمدند و جنگ درگرفت. لشکر امین شکست خورد و سپاه مأمون، پیروزمند، وارد بغداد شد و مرکز خلافت را تصرف کرد.
امین در وضعیت دشواری قرار گرفت. راه فرار نداشت، پس از برادر امان خواست. طاهر، فرمانده سپاه مأمون، به این درخواست توجهی نکرد و سرانجام، امین با حمله‌ی چند سرباز از پای درآمد و کشته شد.
در سال‌های بین مرگ هارون تا حکومت مأمون، میان امام رضا علیه‌السلام و مأموران حکومت عباسی اختلافی پیش نیامد. در این مدت، اوضاع بسیار آشفته بود و دستگاه خلافت، گرفتار اختلافات داخلی و مناقشات امین و مأمون بر سر مسأله
[صفحه ۲۲]
ولایتعهدی بود؛ در نتیجه امین فرصتی نیافت تا به آزار امام علیه‌السلام و علویان بپردازد. می‌توانیم سال‌های ۱۹۸ - ۱۹۳ را دوره‌ی آزادی نسبی و روزگار مناسبی برای فعالیت‌های علمی حضرت رضا علیه‌السلام بدانیم.

مأمون

مأمون در سال ۱۷۰ ه. ق در یاسریه – روستایی در نزدیک بغداد – تولد یافت. مادرش به نام «مراجل» از اهالی بادغیس خراسان و کنیز و خدمتکار هارون بود. این زن، چند روز پس از تولد مأمون درگذشت و فرزندش، بی‌مادر پرورش یافت. هارون، مأمون را به جعفر یحیی برمکی سپرد تا او را بپروراند. فضل بن سهل معروف به ذو الریاستین، مربی مأمون بود که بعدا وزیر وی شد و سردار سپاه مأمون نیز مردی ایرانی به نام طاهر ذو الیمینین بود.

زندگی مأمون، سراسر کوشش و فعالیت و خالی از رفاه و آسایش بود. وی، نه تنها به آینده‌ی خود مطمئن نبود، بلکه این نکته را مسلم می‌دانست که عباسیان به خلافت و حکومت او، تن در نخواهند داد. از این رو، احساس کرد که حامی و طرفداری ندارد.

مأمون هفتمین خلیفه عباسی بود. اخلاق و رفتارش با امین و دیگر خلفای عباسی تفاوت بسیار داشت. هر قدر که امین، به لهو و لعب می‌پرداخت؛ مأمون به پارسایی و دینداری تظاهر می‌کرد. وی با سیاستی که به کار بست، متجاوز از بیست سال بر مسند خلافت تکیه زد. درباره‌اش گفته‌اند که از نظر

[صفحه ۲۳]

دوراندیشی، اراده‌ی استوار، بردباری، دانش و زیرکی بر تمام خلفای عباسی برتری داشته است. [۲۴].

مأمون با آن که در مجالس عیش و عشرت شرکت می‌کرد، اما حد و اندازه نگه می‌داشت و از مطالعه غافل نمی‌شد. این خلیفه به فلسفه و مباحث فقهی و مناظرات علمی، بسیار علاقمند بود. در عین حال، مردی ریاکار و سیاستمدار بود و بیشتر اعتقادات وی، جنبه‌ی سیاسی داشت. گاهی در لباس مسلمانی دلسوز، مردم را به علت فرورفتن در لذات دنیوی و پیروی از شهوات،نکوهش می‌کرد و زمانی خود به عیش و نوش می‌نشست. زمانی، خود را دوستدار تشیع و آل علی نشان می‌داد و در فرصتی دیگر به آزار شیعیان می‌پرداخت.

دشواری‌های خلافت

هر چند مأمون به کمک ایرانیان بر برادر خود غلبه یافت و سرزمین‌های گسترده‌ای را از بلاد اسلامی، تحت نفوذ و سیطره‌ی خود درآورد؛ اما دشواری هایی هم بر سر راه خلافت او وجود داشت که موجب تشویش مداوم او بود. از جمله، یکی آن که از نظر عباسیان و هواداران آنها، امین خلیفه‌ی شرعی پس از هارون بود و آنان او را ولی امر می‌شناختند و اطاعت بی‌چون و چرای وی را بر خود لازم می‌شمردند. از طرفی، زبیده – مادر امین – از خاندانی عرب بود و در نظر هارون و مردم، منزلتی خاص داشت. بنابراین، قدرت نظامی مأمون نمی‌توانست پشتوانه‌ی مردمی لازم را داشته باشد. مأمون در بیعت گرفتن از مردم سرزمین پهناور اسلامی، نتوانست پشتیبانی ساکنان

[صفحه ۲۴]

بغداد، کوفه، مدینه، مکه و بصره را که از مهمترین پایگاه‌های علویان بود، به دست آورد، زیرا علویان اصولا با عباسیان و سیاست گذاری آنان موافق و همفکر نبودند. علاوه بر این، عباسیان قتل امین را جرم دانسته، آن را غیر قابل توجیه می‌شمردند.

مشکل دیگر مأمون، ناآرامی‌های گوشه و کنار مملکت اسلامی، به ویژه قیام‌های پراکنده‌ای بود که دائما گسترش می‌یافت. این شورش ها، خطری بود که نه تنها خلافت مأمون، بلکه حکومت عباسیان را تهدید می‌کرد.

سومین مشکل بزرگی که مأمون را همواره نگران می‌کرد، شخصیت برجسته‌ی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و نقش سیاسی، اجتماعی و دینی ایشان بود. به هر حال لازم بود مأمون چاره‌ای بیاندیشد تا اعتماد بنی‌عباس را جلب و اعتراض مخالفان را

خاموش کند و ذهنیت جامعه را در مورد قتل برادر تغییر دهد. مهمتر آن که از سوی امام رضا علیه‌السلام آسوده خاطر گردد.

فراخوانی به مرو

مأمون از شخصیت علمی و پایگاه اجتماعی امام رضا علیه‌السلام اطلاع داشت. سیاست او اقتضا می‌کرد که نسبت به آل علی اظهار ارادت و دوستی کند؛ زیرا این خاندان پاک نهاد، هم مورد اعتماد و احترام مسلمانان بود و هم گردانندگان دستگاه خلافت مأمون، غالبا ایرانیانی بودند که نسبت به آل علی علیهم‌السلام و امامان شیعه علاقه‌ای خاص داشتند. از این رو، نمی‌توانست

[صفحه ۲۵]

همچون گذشتگان خود - هارون و منصور - خشونت ورزد و به شکنجه و آزار آن حضرت بپردازد. بنابراین، تصمیم گرفت امام علیه‌السلام را به مقر حکومت خود - مرو - بکشاند تا ضمن بهره‌برداری سیاسی از موقعیت مذهبی و اجتماعی امام علیه‌السلام، کارهای ایشان را هم تحت نظارت کامل خود داشته باشد.

مأمون برای رسیدن به مقاصد خود، نخست به ارسال نامه‌ای احترام آمیز، از امام علیه‌السلام درخواست کرد که همراه بزرگان خاندانش به مرو رهسپار گردد. آن حضرت از قبول دعوت خودداری کرد، اما مأمون با ارسال نامه‌های پی‌درپی، خواسته‌ی خود را پی گرفت. علاوه بر این، مأموران خود را به مدینه فرستاد تا امام علیه‌السلام را به مرکز خلافت - مرو - بیاورند.

رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم پس از ورود به مدینه، نیت و مأموریت خود را به عرض امام علیه‌السلام رساندند. حضرت رضا علیه‌السلام با سیاست خلفا آشنا بود و دوره‌ی طولانی زندانی شدن پدر بزرگوارش را با همه‌ی شکنجه‌هایی که متحمل شد، به یاد داشت و می‌دانست که مأمون از اقامت او در مدینه و ارتباط با مردم نگران است و از تصمیم خود برنمی‌گردد.

وداع با پیامبر

امام رضا علیه‌السلام پیش از آن که از مدینه خارج شود، می‌دانست که سفر به مرو، بی بازگشت است و مأمون از حضور آزادانه‌ی وی در میان مردم می‌ترسد و پیوسته او را تحت نظر دارد. با آن که حضرت راضی نبود به مرو برود، ایشان را وادار کردند تا بار سفر بربندد. بنا به نقل منابع تاریخی، علاوه بر

[صفحه ۲۶]

حضرت، گروهی از علویان نیز به خراسان احضار شده بودند. [۲۵].

امام علیه‌السلام پیش از سفر، در چند نوبت، برای وداع به جوار مرقد پاک حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و ناخرسندی خود را از دعوت مأمون ابراز کرد. مخول سیستانی می‌نویسد: «هنگامی که فرستاده‌ی مأمون وارد مدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام علیه‌السلام برای وداع با پیامبر صلی الله علیه و آله، وارد حرم شریف نبوی گردید. در حالی که با صدای بلند گریه می‌کرد، در چند نوبت با پیامبر و مرقد پاک او، خداحافظی کرد. من پیش رفتم و به امام علیه‌السلام سلام کردم. حضرت علیه‌السلام پاسخ مرا داد. آن گاه به مناسبت سفری که امام علیه‌السلام در پیش داشت، به ایشان تهنیت گفتم، اما آن حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار که من از جوار جد بزرگوارم دور می‌شوم و در غربت از دنیا می‌روم.» [۲۶].

روزی که امام علیه‌السلام می‌خواست از مدینه خارج شود، خویشاوندانش پروانه‌وار به گرد شمع وجودش گرد آمدند. حضرت ضمن وداع با آنها، فرمود: «بر من گریه کنید، زیرا دیگر به مدینه باز نخواهم گشت». [۲۷] بی‌شک، قصد امام از این درخواست، آن بوده که به اهل‌بیت خود بفهماند سفرش بی بازگشت است. [۲۸].

بنا به نقل برخی منابع، حضرت از مدینه به مکه رفت. از شیخ صدوق نقل است که حضرت فرزند برومند خود جواد الائمه

علیه‌السلام را که شش سال داشت نیز همراه خود به مکه برد. چون حضرت جواد علیه‌السلام به حجر اسماعیل رسید، اشک از دیدگانش جاری شد و بسیار گریست. حضرت رضا علیه‌السلام، فرزند را در آغوش گرفت و سر و روی او را بوسید و فرمود: «پسرم
[صفحه ۲۷]
چرا گریه می‌کنی!» حضرت جواد الائمه گفت: «چگونه خود را تسلی دهم، وقتی که می‌بینم شما آن چنان با خانه‌ی خدا وداع می‌کنید که گویا دیگر مراجعت نخواهید کرد و من یتیم خواهم شد.» حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: «ای نور دیده‌ام! به قضای الهی راضی باش و در هر پیشامدی، شکیبایی و خرسندی را پیشه‌ی خود ساز.» آن گاه هر دو یکدیگر را در آغوش گرفته، گریستند و با هم وداع کردند. پس حضرت جواد الائمه علیه‌السلام به مدینه بازگشت و حضرت رضا علیه‌السلام به سوی خراسان حرکت کرد. [۲۹].

گواه دیگر بر ناخرسندی امام رضا علیه‌السلام از این سفر، مسیری است که دستگاه خلافت و مأموران خفیه، از پیش تعیین کرده بودند؛ به طوری که حضرت را در برخی مناطق از بی‌راهه و مخفیانه می‌گذراندند و حتی بنا به برخی روایات از رفتن امام علیه‌السلام به کوفه و قم جلوگیری کردند.

شایسته ترین جانشین

به سبب آن که حضرت رضا علیه‌السلام را عاقبت سفر خود آگاه بود، فرزند گرامی‌اش، جواد علیه‌السلام را که کودکی پنج یا شش ساله بود، به مسجدالنبی برد و فرمود: «ای رسول خدا! من او را به شما سپردم.»

حضرت جواد علیه‌السلام عرض کرد: «ای پدر! به خدا قسم که به جانب خدا می‌روی.» سپس حضرت رضا علیه‌السلام به تمام بزرگان و معتمدان اصحاب خود فرمود: «به آنچه فرزندم می‌گوید، توجه و از او اطاعت کنید، با وی به دشمنی نپردازید.» [۳۰] پس در حضور آنان به صراحت، بر امامت جواد علیه‌السلام تأکید
[صفحه ۲۸]
فرمود و بر همگان معلوم کرد که جانشین و قائم مقام او، فرزند گرامی و شایسته‌اش، جواد الائمه است.

به سوی مرو

به طور معمول، کاروان‌هایی که از مکه و مدینه به سوی عراق حرکت می‌کردند، در منزلی به نام «معدن نقره» به یکدیگر می‌رسیدند و از آن جا به بصره یا کوفه روانه می‌شدند. از منابع تاریخی چنین برمی‌آید که امام رضا علیه‌السلام را از مدینه به معدن نقره و از آن جا به بصره برده‌اند.

بدون تردید، سفر امام علیه‌السلام به دلخواه ایشان و به صورت عادی نبوده است و هر چند به ظاهر، موکب حضرت با جلال و شکوه حرکت می‌کرده است؛ اما در واقع، این سفر، حکم جلب داشته و ایشان را تحت الحفظ می‌برده‌اند.

رسم چنان بوده که وقتی شخصیت‌های مذهبی و سیاسی مغضوب حکومت‌ها می‌شده‌اند، آنها را مخفیانه و از کوتاه‌ترین راه به مقصد برسانند و مأموریت را هر چه سریعتر پایان دهند. به همین سبب، مأمون سفارش مؤکد کرده بود که حضرت را از مدینه به کوفه و قم نبرند، زیرا در این خط سیر، علاوه بر دو شهر یاد شده که پایگاه شیعیان به حساب می‌آمد، شهر بغداد نیز قرار گرفته بود که به لحاظ سیاسی اهمیتی خاص داشت.

سفر امام رضا علیه‌السلام در سال ۲۰۰ ه. ق آغاز شد که در آن هنگام مکه از نظر سیاسی و اجتماعی، وضعیتی خاص یافته، جنگی خونین میان طرفداران و مخالفان مأمون در گرفته بود. بدیهی است خلیفه در چنان شرایطی مصلحت نمی‌دانست،

[صفحه ۲۹]

امام علیه‌السلام را به مکه ببرند. پس بنا به ملاحظات امنیتی و سیاسی، مسیر حضرت را به گونه‌ای انتخاب کردند که از هر گونه عکس‌العمل احتمالی شیعیان و علویان به دور باشند. [۳۱] رجاء بن ضحاک که به عنوان مأمور ویژه در طول سفر، مراقب و مواظب امام رضا علیه‌السلام بوده، تمام گفتار و رفتار و حتی حالات روحی ایشان را به خلیفه گزارش داده است.

محققان درباره‌ی مسیر امام علیه‌السلام، از مدینه تا مرو اتفاق نظر ندارند. بنا به قول بعضی منابع، حضرت رضا علیه‌السلام با فرزند و خانواده‌اش از مدینه به مکه رفت و با خانه‌ی خدا وداع کرد. برخی مورخان ورود حضرت به مکه و سپس کوفه را بعید، و آن را مغایر با سیاست مأمون و دستور او به فرستادگانش می‌دانند. [۳۲].

در آن روزگار، مسیر متداول مدینه تا مرو از نقره، قادسیه، کوفه، بغداد، کرمانشاه، همدان، ری، سمنان، دامغان، شاهرود، سبزوار، نیشابور، توس و سرخس می‌گذشته است؛ اما بنا به نقل برخی از پژوهندگان، کاروان امام علیه‌السلام به شهر کوفه وارد نمی‌شود، بلکه پس از عبور از کنار این شهر، از راه آبی یا خاکی به خوزستان می‌رود و پس از چند روز اقامت حرکت می‌کند. [۳۳].

مأموران خلیفه، امام رضا علیه‌السلام را از راه بیابان‌های خشک و سوزان بصره به اهواز می‌بردند و احتمالا از آنجا، ایشان را از مسیر بهبهان، شیراز، اصطخر، ابر قوه، یزد، پشت بادام، طبس، نیشابور، توس و سرخس به شهر مرو می‌رسانند. البته در مورد مسیر کاروان حضرت رضا نظریات دیگری نیز ارائه شده است. [۳۴].

[صفحه ۳۰]

گزارش سفر امام علیه‌السلام از راه بصره به خوزستان و اقامت چند روزه‌ی ایشان در اهواز، در همه‌ی منابع منعکس است، همچنان که بخش پایانی این سفر، یعنی از نیشابور تا مرو معلوم و مسطور است؛ اما محققان در مورد حد فاصل اهواز تا نیشابور، اتفاق نظر ندارند و مسیرهای متفاوتی را برشمرده‌اند. [۳۵].

شادمانی نیشابوریان

همه‌ی تاریخ‌نگاران و محدثان درباره‌ی ورود امام علیه‌السلام به نیشابور، هم رأی اند. این بخش از سفر امام علیه‌السلام جلوه‌ای خاص دارد و مظهر استقبال امت از آن حضرت است.

امام رضا علیه‌السلام در میان استقبال باشکوه و بی‌نظیر مردم نیشابور، وارد این شهر شد و در محله‌ی «غز» در ناحیه‌ی معروف به «بلاش آباد» منزل گزید. حضرت، چند روزی در این شهر توقف کرد و یک روز به زیارت امامزاده محروق - از نوادگان امام سجاد علیه‌السلام - رفت. ورود امام علیه‌السلام به این شهر مایه‌ی برکت و شادمانی مردم نیشابور گردید. [۳۶].

حدیث سلسلة الذهب

مهمترین و معتبرترین حدیثی که به هنگام توقف حضرت رضا علیه‌السلام در نیشابور، ضبط شده، حدیث معروف «سلسلة الذهب» [۳۷] است که آن را عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی و دیگر محدثان و راویان - با تفاوت‌هایی - نقل کرده‌اند و در کتاب‌ها و منابع کهن آمده است.

[صفحه ۳۱]

هنگامی که کاروان امام علیه‌السلام به قصد توس از نیشابور خارج می‌شد؛ علما، بزرگان و مردم بی‌شماری برای بدرقه و دیدار مجدد در محلی به نام «مربعه» به گرد وجود مبارکش جمع شدند. سپس، از حضور حضرتش درخواست شد تا از نیاکان خود سخنی بیان فرماید. در این هنگام کجاوه آن حضرت متوقف شد و پرده به کنار رفت. ماه جمالش جلوه‌گر شد و دیدگان جمعیت به

طلعت زیبایش، منور گردید. فریادهای شادی با گریه‌های شوق به هم آمیخت و در آن فضای روحانی طنین انداخت. آنها که می‌توانستند خود را به موکب حضرت می‌رسانیدند و بوسه بر رکابش زده، تبرک می‌جستند.

ازدحام و هلهله‌ی مردم ادامه داشت تا آن که حضرت، درخواست اهل دانش را پذیرفت و فرمود «حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر، و او از پدرش جعفر بن محمد، و او از پدرش محمد بن علی باقر، و او از پدرش علی بن الحسین، و او از پدرش حسین بن علی، و او از پدرش علی بن ابی‌طالب، و او از رسول خدا، و او از جبرئیل، و او از خداوند - جل جلاله - که: «لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» یعنی کلمه‌ی توحید (لا ـ اله الا الله) دژ من است؛ پس هر کس در آن داخل شود، از عذاب من ایمن خواهد بود. پس از لحظاتی، مرکب حضرت به راه افتاد و ایشان در ادامه‌ی حدیث فرمود: «بشرطها و انا من شروطها» [۳۸]؛ ایمان به خدا شرطهایی دارد و من یکی از آن شرطها هستم.

در این حدیث کوتاه و بلیغ، نکته‌های مهمی نهفته است. امام علیه‌السلام، پیش از بیان حدیث، سلسله سند آن را برمی‌شمارد و شجره نامه‌ی امامت معصوم را به مسلمانان معرفی و معلوم

[صفحه ۳۲]

می‌کند که معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و در نهایت به مبدأ وحی متصل است. امام علیه‌السلام در آغاز این حدیث، مردم را به توحید و یکتاپرستی فرامی‌خواند و اهمیت آن را گوشزد می‌کند. سپس به پیوند توحید با مسأله ولایت می‌پردازد و پیوستگی رهبری امت را با مبدأ اعلی معلوم می‌گرداند و در حقیقت، با اثبات امامت بر حق اهل‌بیت و جانشینی خود، ولایت را شرط قبول توحید اعلام می‌کند.

آنچه در این حدیث مطرح شده است، صرفا طرح مسأله امامت نیست، بلکه یک موضوع اساسی و مربوط به کل جامعه‌ی اسلامی است. حضرت رضا علیه‌السلام در این حدیث، ضمن یادآوری توحید، جایگاه خود را به عنوان امام بر حق، آشکار می‌کند تا مردم بدانند که امامت و رهبری مسلمانان شایسته‌ی اوست و مأمون به ستم خلافت را غصب کرده است.

پیشگویی در سناباد

پس از آن که امام علیه‌السلام از شهر نیشابور بیرون آمد، از چندین منطقه و روستا، مانند قدمگاه، رباط سعد، ده سرخ، کوه سنگ تراشان (کوه سنگی) گذشت و وارد توس شد و در نوقان که بخشی از توس قدیم به شمار می‌رفت، فرود آمد.

اصطخری، شهر قدیمی توس که مشتمل بر رادکان، طابران، بزدغور (بزدغه) و نوقان می‌داند. شهرهای طابران و نوقان مهم‌تر و بزرگ‌تر از دو شهر دیگر بودند [۳۹] و بنا به گفته‌ی یاقوت حموی این دو شهر هزار قریه و آبادی داشتند. [۴۰].

در نزدیکی توس، باغ بزرگی در دهکده‌ی سناباد وجود

[صفحه ۳۳]

داشت که متعلق به حمید بن قحطبه طائی بود وی از طرف هارون‌الرشید، حاکم توس بود. هنگامی که امام علیه‌السلام وارد توس شد به دعوت و اصرار او این سردار، در باغ مذکور اقامت گزید.

هارون‌الرشید در توس درگذشت، و او را در همان باغ که کاخ سردارش بود، دفن کردند. در منابع متعددی آمده است که روزی، حضرت رضا علیه‌السلام به قبه‌ای که مدفن هارون بود رفت و خطی بر زمین کشید و فرمود: «این جا تربت من است و در آینده‌ای نه چندان دور، خداوند این مکان را محل اجتماع شیعیان و دوستداران ما قرار خواهد داد.» [۴۱] پیشگویی حضرت رضا علیه‌السلام به زودی جامه عمل پوشید و در کنار گور هارون به خاک سپرده شد.

گذر از سرخس

کاروان امام علیه‌السلام از توس می‌گذرد و به شهر سرخس می‌رسد. بنا به نقل برخی از مورخان، کرامات و معجزات حضرت رضا علیه‌السلام در آن شهر، سبب نگرانی و ترس مأموران حکومتی می‌شود، به طوری که به مردم اجازه نمی‌دهند به دیدار آن حضرت نایل شوند. [۴۲].

چنین می‌نماید که آنچه در نیشابور پیش آمد، سبب گردید تا مأموران، سختگیری بیشتری در حق امام علیه‌السلام روا دارند. عبدالسلام بن صالح هروی نقل کرده است که در شهر سرخس به خانه‌ای رفتم که اما رضا علیه‌السلام در آن زندانی و در بند بود. از زندانبان، خواستار ملاقات امام علیه‌السلام شدم. آن مرد گفت نمی‌تواند اجازه‌ی دیدار با امام علیه‌السلام را بدهد. [۴۳].

[صفحه ۳۴]

اگر این روایت صحیح هم نباشد، می‌تواند بیانگر آن باشد که محدودیت‌هایی برای ملاقات با امام علیه‌السلام و رفت و آمدهای مردم رخ داده بوده است و مأموران مواظب بوده‌اند که حادثه نیشابور تکرار نشود.

در خاطره‌ی مرو

سرانجام، پس از حدود چهار ماه سفر و گذر از مناطق مختلف، امام علیه‌السلام را در نیمه‌ی اول سال ۲۰۱ ه. ق به مرو - مرکز حکومت مأمون - رسانیدند. مرو یکی از شهرهای قدیمی ایران و مهمترین شهر خراسان به شمار می‌رفت.

هنگام ورود امام علیه‌السلام به مرو، شیفتگان و علاقمندان آن حضرت با شور و شعف و اخلاص به استقبال و دیدارش شتافتند. امام علیه‌السلام پس از آن که از میان انبوه مردم عبور کرد، در خانه‌ای نزدیک کاخ مأمون که از پیش آماده شده بود، استقرار یافت. ورود حضرت رضا علیه‌السلام به شهر مرو، عزت و اعتبار بخشید و یادش برای همیشه در خاطره‌ی مرو باقی ماند.

پیشنهاد خلافت

هنگامی که امام رضا علیه‌السلام به مرو وارد شد، مأمون سعی کرد خود را به آن حضرت نزدیک کند. پس چون میزبانی مخلص از آن حضرت تجلیل کرد.

مأمون در یکی از ملاقات‌های خود به امام علیه‌السلام گفت: «ای پسر رسول خدا، من فضل، علم، پارسایی، عبادت و ترس تو را از خداوند می‌دانم و تو را برای خلافت شایسته‌تر از خود

[صفحه ۳۵]

می‌بینم.» [۴۴] حضرت رضا علیه‌السلام فرمود «به بندگی خود در پیشگاه خدای عزوجل افتخار می‌کنم و با توسل به پارسایی، امید دارم از شر این جهان محفوظ بمانم و رستگار شوم و با پرهیز از گناهان و فروتنی، نزد خدا مقامی بلند یابم.» [۴۵] مأمون گفت: «من چنین مصلحت می‌بینم که خود را از خلافت عزل کنم و این مقام را به شما واگذارم و با شما بیعت کنم.» [۴۶] امام علیه‌السلام با پیشنهاد وی مخالفت کرد.

مأمون چندین بار پیشنهاد خود را مطرح کرد و گفتگو به درازا کشید. امام علیه‌السلام یک روز در مجلسی، خطاب به خلیفه گفت: «اگر به راستی خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده، روا نیست این مقام را رها کنی و جامه‌ای را که خداوند بر تن تو پوشانده است، بیرون آوری و به دیگری بپوشانی و اگر خلافت، حق تو نیست و به دیگری تعلق دارد، نمی‌توانی چیزی را که از تو نیست به من ببخشی.» [۴۷] مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا! تو چاره‌ای نداری و باید این کار را بپذیری.» حضرت فرمود:

«من از روی میل و رغبت، هیچ گاه این مقام را نمی‌پذیرم.» [۴۸].
کوشش مأمون مدت‌ها ادامه یافت و امام علیه‌السلام از پذیرفتن پیشنهاد وی امتناع می کرد. پس از آن که مأمون ناامید شد، پیشنهاد ولایتعهدی را مطرح کرد. روزی به امام علیه‌السلام گفت: «اگر خلافت را نمی‌پذیری و بیعت کردن با مرا دوست نداری، لااقل ولیعهد من باش تا خلافت پس از من به تو برسد.» [۴۹].
امام علیه‌السلام فرمود: «به خدا سوگند، پدرم از نیاکانش تا امیرالمؤمنین و ایشان از پیامبر، حدیث کرد که من پیش از تو، ستمکارانه، مسموم خواهم شد و در حالی که فرشتگان آسمان
[صفحه ۳۶]
و زمین بر من می گریند، در سرزمین غربت و دور از وطن در کنار هارون‌الرشید به خاك سپرده خواهم شد.» [۵۰] مأمون گریست و گفت: «ای فرزند رسول خدا! چه کسی می‌تواند تا من زنده‌ام، تو را بکشد یا شما را بیازارد؟» [۵۱] حضرت فرمود: «اگر بخواهم می‌توانم بگویم چه کسی مرا خواهد کشت.» مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا! با این گفتار می‌خواهی بار مسؤولیت را از دوش خود برداری.» [۵۲] سپس، سخت خشمگین شد و گفت: «همواره از چیزهایی که ناخوش دارم، با من سخن می گویی و از خشم من، خود را در امان می‌بینی. به خدا سوگند اگر ولایتعهدی را نپذیری، تو را به قبول آن مجبور می کنم و اگر سرپیچی کنی، تو را خواهم کشت.» [۵۳].
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: «خداوند مرا منع کرده که به دست خویش خود را به هلاکت افکنم. اگر چنین است که می گویی، ولیعهدی را می‌پذیرم، به شرط آن که هیچ کس را به کاری نگمارم و از کاری عزل نکنم و هیچ رسمی را بر هم نزنم.» [۵۴] مأمون پذیرفت و حضرت رضا علیه‌السلام را به اجبار به ولیعهدی خود تعیین کرد.

تحمیل ولایتعهدی

مأمون بیش از همه‌ی خلفای پیشین، به خلافت خود می‌اندیشید. اولین مانع او، وجود برادرش، امین بود که او را از میان برداشت. مشکل دیگر، وجود علویان و شورش‌های پی‌درپی آنان بود. با سقوط امویان و انتقال حکومت به عباسیان، اختلاف علویان با خاندان عباسی بالا گرفت. مأمون سعی
[صفحه ۳۷]
داشت میان این دو تیره، صلح و دوستی برقرار گردد.
یکی دیگر از نگرانی‌های مأمون، حضرت رضا علیه‌السلام و عملکرد ایشان بود. مأمون صلاح نمی‌دانست به زور و خشونت متوسل شود و امام علیه‌السلام را به زندان بیفکند و شکنجه و آزار دهد. پس تصمیم گرفت امام علیه‌السلام را به مرو بکشاند. او می‌پنداشت با انتصاب حضرت به ولایتعهدی، هم مخالفت و دشمنی علویان به پایان می‌رسد و هم از قداست امام علیه‌السلام کاسته می‌شود، زیرا می‌توانست چنین وانمود کند که حضرت رضا علیه‌السلام از دنیا و حکومت بیزار نیست. از طرف دیگر، سیاست‌های خلیفه مشروعیت می‌یافت و مردم چنین گمان می‌کردند که امام علیه‌السلام بر همه‌ی کارهای خلیفه نظارت دارد. مأمون تصور می کرد با این حیله، پشتوانه و پایگاه مردمی به دست می‌آورد.

تناقض در گفتار و کردار

مأمون به این نتیجه رسید که شیوه‌ی پدرانش در آزار و شکنجه‌ی ائمه و به شهادت رساندن فرزندان فاطمه علیهاالسلام برای برقراری خلافت، چندان مناسب نبوده و سبب نهضت‌های پی‌درپی شده است. بنابراین، سیاست خود را تغییر داد و از حضرت

دعوت کرد که به مرو بیاید و رهبری مسلمانان را بر عهده بگیرد و به همین سبب، مأمون در پاسخ سیاستمداران دستگاه خلافتش که او را از واگذاری حکومت به حضرت رضا علیه‌السلام منع می‌کردند و از ترفندهای او بی‌خبر بودند، می‌گوید: «من با خدای خود عهد کرده‌ام، این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابوطالب واگذار کنم و چون در بین مسلمانان کسی را برتر از علی بن موسی

[صفحه ۳۸]

نیافتم تصمیم گرفتم رهبری را به او بسپارم.» [۵۵].

برخی بر این باورند که مأمون در گفتار خود صداقت داشته و سخنان وی از سر اخلاص بوده است و حتی برخی او را شیعه دانسته و اظهاراتش را معلول شیعه بودن وی به حساب آورده‌اند، اما وقتی همه‌ی جوانب شخصیت مأمون و مواضع فکری و سیاسی او را بررسی کنیم، درمی‌یابیم که او مردی متظاهر و ریاکار بوده است. برای این سخن، دلایلی می‌توان برشمرد:

- راستی اگر مأمون می‌خواست خلافت را از سر صدق و صفای باطن به علی بن موسی علیه‌السلام واگذار کند، چرا آن حضرت را با اکراه و تحت نظر مأموران خود به مرو آورد؟ در حالی که می‌توانست اجازه دهد امام علیه‌السلام در مدینه، پایگاه نبوت، به عنوان جانشین پیامبر، خلافت را بر عهده بگیرد و خود به نمایندگی از طرف آن حضرت در مرو باقی بماند و بر سرزمین ایران حکومت کند.

- اگر مأمون از نفوذ و محبوبیت امام نمی‌ترسید، چرا دستور داد آن حضرت را از طریق بصره و اهواز و شهرهای دوردست، در هوایی گرم، به طور ناشناس و تحت الحفظ به خراسان بیاورند؟

- مأمون، خلافت را به امام رضا علیه‌السلام پیشنهاد کرد و خود را ولیعهد به حساب آورد، در صورتی که اگر مردی حق‌جو و مسلمانی درستکار بود، می‌باید این اعتقاد را می‌داشت که جانشین حضرت رضا علیه‌السلام فرزند بزرگوار ایشان، حضرت اما جواد علیه‌السلام است.

- با توجه به این که امام علیه‌السلام، حدود بیست سال از مأمون

[صفحه ۳۹]

بزرگتر بود، مطابق حسابهای عادی نظام خلقت، پیش‌بینی می‌شد که زودتر از مأمون از دنیا رحلت کند. بنابراین در صورت ولایتعهدی ایشان، هرگز خلافت به آل علی نمی‌رسید.

- اگر درخواست مأمون از روی اعتقاد و ایمان بود، چرا وقتی امام علیه‌السلام از پذیرفتن ولایتعهدی امتناع کرد، ایشان را به قبول ولایتعهدی واداشت؟

- اگر مطابق عقیده‌ی مأمون، آن حضرت به مرگ طبیعی رحلت کرده است، چرا مقام ولایتعهدی را به فرزند آن حضرت تفویض نکرد؟

- چرا مأمون در جریان نماز عید - در صفحات بعد به شرح آن خواهیم پرداخت - حضرت را از راه بازگرداند و از استقبال و شرکت مردم در نماز، به امامت آن حضرت، ممانعت کرد؟

بیان حقیقت

سرانجام، بعد از آن که حضرت رضا علیه‌السلام به اجبار، ولایتعهدی را پذیرفت، مأمون تصمیم گرفت این موضوع را به طور رسمی در مجلسی به اطلاع عموم برساند. پس، فضل بن سهل که در دستگاه مأمون، مردی سیاستمدار و با نفوذ بود، مأموریت یافت تا جشن خاصی را بدین منظور تدارک ببیند.

برای برگزاری این مراسم، روزی خاص - دهه‌ی نخست ماه رمضان سال ۲۰۱ ه. ق - اعلام گردید و از والیان، کارگزاران

حکومتی، فرماندهان لشکر، قاضیان و بزرگان دعوت شد تا در آن مجلس شرکت کنند. مجلسی باشکوه برپا شد که ریاست

[صفحه ۴۰]

آن بر عهـده یکی از وزیران مأمون به نام «ثابت بن یحیی بن یسار رازی» معروف به «ابو عباد» بود. او، پس از ادای احترام به خلیفه و توصـیف امام رضا علیه‌السـلام، انگیزه برپایی آن مجلس را تشریح کرد و از مردم خواست تا ضمن رعایت مراتب، با امام علیه‌السلام به عنوان ولیعهـد، بیعت کننـد. در این مجلس ترتیبی داده شده بود تا حاضـران علاوه بر بیعت با مقام ولایتعهدی، با شـخص خلیفه و وزیر نیز بیعت کنند.

ریان بن شبیب نقل کرده است که در اجتماع آن روز، قصد خلیفه آن بود که مردم با شخص وی به عنوان امیرالمؤمنین و با حضرت رضا علیه‌السلام به عنوان جانشین پس از او و با فضل بن سهل به عنوان وزیر، بیعت کنند. [۵۶].

به هر حال، مراسم بیعت بر اساس سـنت پیامبر صـلی الله علیه و آله صورت گرفت و سپس خطبا و شعرا در وصف خلیفه و در تجلیل از مقام امام علیه‌السلام به شکرانه‌ی پذیرش ولایتعهدی، خطبه‌ها و اشعار خود را قرائت کردند.

در همین مجلس بود که مأمون دستور داد به نام حضرت، سکه بزنند و در تمامی بلاد و قصبات به نام ایشان بر منبرها خطبه بخوانند. آن گـاه فرمـان داد که عباسـیان، لبـاس سـیاه را که شـعار آنـان بود از تن بیرون آورنـد و جـامه‌ی سبز، به رسم علویان، بر تن کننـد. همچنین دخترش - ام حبیبه - را به تزویج حضرت درآورد و دختر دیگرش - ام فضل - را به امام جواد علیه‌السلام، داد. خود مأمون هم، دختر فضل بن سهل سرخسی - توران - را تزویج کرد. [۵۷].

به طوری که مورخان نیز نقل کرده‌اند، یکی از اهداف این ازدواج ها، گماشتن جاسوس بر امام علیه‌السلام بوده است؛ همچنان که

[صفحه ۴۱]

حضرت جواد علیه‌السلام را همسرش مسموم کرد و به شهادت رساند.

گویا، مأمون درباره‌ی حضرت رضا علیه‌السلام و فضل بن سهل نیز همین نیت را داشته است.

امام رضا علیه‌السلام در خطبه‌ی کوتاه خود، پس از حمد و ستایش پروردگار و تحیت به پیامبر و خاندان پاکش، فرمود: «همانا ما به سبب رسول خدا بر گردن شما حقوقی داریم و شما را نیز که امت آن حضرتید، بر گردن ما حقوقی است. هر گاه شما آن حقوق را ادا کنید، ادای حقوق شما نیز بر ما واجب می‌شود.» [۵۸].

شیـخ صدوق می‌نویسد: امام علیه‌السـلام در مجلس ولایتعهدی در ادامه سـخن خود فرمود ...: « پیشـینیان، عهد امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طـالب علیه‌السـلام را نقض کردنـد و آن جنـاب صبر کرد و بعـد از آن، به کسـانی که این گونه اعمـال شـنیع را مرتکب شدنـد، اعتراض کرد» و سپس فرمود: «نمی‌دانم با من و شما (شیعیان) چگونه رفتار خواهند کرد.» [۵۹].

خطی از دلتنگی

امام رضا علیه‌السـلام، نظر خود را درباره‌ی پذیرش ولیعهدی، بر سـندی که تنظیم کرده بودند، نوشـته است. توجه به شرایط زمانی و موقعیتی که امام علیه‌السلام در آن روزگار داشته، ارزش واقعی این دست نوشته را آشکار می کند.

امام علیه‌السـلام در پشت عهـدنامه، اولین سـطر را با یاد خـدا آغاز می‌کنـد [۶۰] و سـپس می‌افزایـد: «خداوند از خیانت‌های چشم و آنچه در دلهاست، آگاه است و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش.» [۶۱].

[صفحه ۴۲]

اشاره‌ی حضرت به آگاهی خداوند از خیانت‌های آشکار و پنهان در مقدمه‌ی کلام، و نیز درود بر پیامبر و خاندانش، بیانگر آگاهی امام علیه‌السلام از اهداف پنهانی مأمون و نیز شهادت بر حقانیت آل علی است.

امام علیه‌السلام در پشت این عهدنامه می‌نویسد: «مأمون ولایتعهدی و خلافت را در اختیار من قرار داد، تا اگر بعد از او زنده ماندم، این منصب از آن من باشد.» [۶۲] و سپس در پی آن تأکید می‌کند: «هر کس پیمانی را بشکند و عهدی را نقض کند، احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود، ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده » [... ۶۳].

پایان این دستخط نیز گویای ناخشنودی امام از قبول ولایتعهدی و نگرانی ایشان از سرنوشت خود و امت است. [۶۴].

تدبیر خردمندانه

از نظر شیعه، همه امامان حجت خدا و جانشین پیامبرند و هر روشی را که در هر دوره و زمان به کار برده‌اند، بنابر ضرورتی خاص بوده است. بدیهی است که امام رضا علیه‌السلام، نیز در قبول ولایتعهدی، منافع خود را در نظر نداشت، بلکه به فکر مصالح کلی مسلمانان و موقعیت شیعیان بود. حتی در دوره‌هایی خاص، بنابر ضرورت، مانند امامان پیش از خود، با تقیه کردن برای دستیابی به زمینه‌های مساعد و تقویت پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام کوشید.

حضرت رضا علیه‌السلام به عنوان امام و رهبر جامعه مسلمانان،

[صفحه ۴۳]

وظیفه داشت شرایط اجتماعی و سیاسی روزگار خود را در نظر بگیرد و حتی الامکان، شیعیان و علویان را از گرداب توطئه‌های مأمون برهاند و بازتاب و نتایج قبول یا نپذیرفتن ولایتعهدی را بسنجد.

امام رضا علیه‌السلام در دوره‌ی خود، چراغ دین و امید ستمدیدگان بود. در آن زمان، علاوه بر نیرنگ‌های حکومت، اندیشه‌های الحادی در ضدیت با اسلام در قالب بحث‌های فلسفی رواج یافته بود. از این رو، بر امام علیه‌السلام لازم بود مسؤولیت خویش را در هدایت پیروان به انجام برساند.

اقدامات آن حضرت به خوبی نشان می‌دهد که در اتخاذ تدابیر لازم بر افشاگری سیاه کاری‌های خلافت هرگز، کوتاهی نکرد. مجموعه سیاست‌ها و عملکردهای امام رضا علیه‌السلام سبب شد که به رغم آنچه مأمون انتظار داشت، بیش از پیش محبوب دل‌ها شود و مورد احترام مسلمانان قرار گیرد.

اگر حضرت رضا علیه‌السلام ولیعهدی را نمی‌پذیرفت، مأمون بهانه می‌یافت و چنین وانمود می‌کرد که امام علیه‌السلام و علویان با او مخالف‌اند و با این بهانه می‌توانست به طور رسمی به آزار آنان بپردازد.

علاوه بر این‌ها، امام رضا علیه‌السلام با قبول ولیعهدی، در صحنه‌ی سیاست حضور می‌یافت و این کار سبب می‌شد تا مردم گمان نکنند که ایشان از توجه به مسائل اجتماعی غافل است و در صحنه‌ی سیاست حضور ندارد. شاید در پاسخی که امام به سؤال «ابن عرفه» داد، به همین مطلب نظر داشته است. آن مرد پرسید: «ای فرزند رسول خدا! به چه انگیزه‌ای ولیعهدی را پذیرفتی؟» و امام علیه‌السلام فرمود: «به همان انگیزه‌ای که جدم

[صفحه ۴۴]

علی علیه‌السلام داخل شورا شد.» [۶۵].

یکی دیگر از شیعیان که ولایتعهدی را مناسب مقام و مرتبه‌ی والای امام علیه‌السلام نمی‌دانست، پرسید: «چه چیز سبب شد آن را بپذیرید؟» فرمود: «به نظر تو مقام پیامبری برتر است یا مقام امامت؟» آن مرد گفت: «مقام پیامبری برتر است.» امام علیه‌السلام پرسید: «آیا کسی که علنا اظهار کفر و شرک کند بدتر است یا کسی که اظهار اسلام و دیانت دارد؟» مرد گفت: «کسی که اظهار کفر می‌کند، بدتر است.» امام علیه‌السلام فرمود: «حضرت یوسف علیه‌السلام، پیامبر خدا بود و از طرف عزیز مصر که صریحا شرک

می‌ورزید، قبول حکومت کرد. پس اگر من ولایتعهدی کسی چون مأمون را بپذیرم، غیر قابل توجیه نخواهد بود؛ اما با این همه، بدان که من از روی ناگزیری ولیعهدی را پذیرفته‌ام.» [۶۶].

امام علیه‌السلام تا وقتی که در مدینه بود، از قبول پیشنهاد مأمون خودداری کرد و آن قدر سرسختی نشان داد تا همگان بدانند که خلیفه به هیچ قیمتی از تحمیل ولیعهدی، صرف نظر نمی‌کند. در مرو نیز تا مدتی از قبول آن، سرپیچی کرد تا آن که مأمون به تهدید متوسل شد.

حضرت رضا علیه‌السلام برای آشکار کردن توطئه‌ها و هدف‌های پنهانی مأمون و درستی سیره و رفتار خاندان نبوت و اثبات حقانیت خود، لحظه‌ای از پای ننشست. در هر فرصتی که پیش می‌آمد، به افشای حقانیت می‌پرداخت. در نیشابور، وقتی مردم بسیاری برای دیدارش گرد آمده بودند، خود را دژ توحید معرفی کرد و با بیان حدیث سلسلة الذهب، پیوستگی ولایت را با توحید، مطرح کرد و تلویحاً به رد و انکار خلافت بنی‌عباس

[صفحه ۴۵]

پرداخت.

علاوه بر آنچه گذشت، بیشترین کوشش امام علیه‌السلام بر محورهای زیر استوار بود:

- آموزش و هدایت شیعیان در زمینه‌های اعتقادی و سیاسی؛
- تأیید و ترویج سیره‌ی امامان پیشین و تأکید بر تداوم اهداف آنان؛
- پافشاری و اثبات حقانیت و شایستگی اهل‌بیت برای امامت و رهبری؛
- کوشش در راه استقرار عدالت و مبارزه با ستمکاران و همکاری نکردن با مأمون در امور خلافت؛
- مباحثه و گفتگو با پیروان ادیان و شناساندن حق از باطل.

باران رحمت

علی بن محمد بن سیار روایت کرده است که هنگام ولایتعهدی حضرت رضا علیه‌السلام در مرو، مدتی باران نیامد. گروهی از اطرافیان مأمون که مخالف حضرت بودند، نیامدن باران را با ولایتعهدی پیوند دادند و به مأمون گفتند از زمان ورود علی بن موسی علیه‌السلام به مرو و ولیعهد شدنش، خداوند باران را از ما قطع کرده است.

مأمون از این سخن، آزرده خاطر شد و از آن حضرت خواست تا از درگاه خداوند، طلب نزول باران کند. امام رضا علیه‌السلام در روز دوشنبه به سوی صحرا رفت و مردم نیز از خانه‌های خود بیرون آمدند. حضرت بعد از حمد و سپاس

[صفحه ۴۶]

خداوند فرمود: «بار خدایا! تو اهل‌بیت را بزرگ داشتی و ما را مورد احترام عموم مردم قرار دادی. آنان به ما توسل می‌جویند و به واسطه‌ی ما، فضل و رحمت تو را درخواست می‌کنند و در انتظار نعمت و احسان تو هستند. خداوندا! اکنون باران رحمت خود را بر این مردم نازل کن و آنها را از نعمت خویش، بهره‌مند گردان.»

علی بن محمد بن سیار در ادامه‌ی خود می‌افزاید: «سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برانگیخت، پس از دعای آن حضرت، بادها وزیدن گرفت و ابرها به هم پیوست و رعد و برق پدید آمد و پس از آن باران باریدن گرفت.» [۶۷].

نشاط نماز

یکی از رخدادهای مهم زندگی امام علیه‌السلام پس از قبول ولایتعهدی، برگزاری نماز عید فطر بود. اهمیت این رخداد، چندان

است که مأمون، آشکارا در برابر آن عکس‌العمل نشان داد.

نقل است که چون عید فطر فرا رسید، مأمون به سبب بیماری و یا عذری دیگر، نتوانست امامت نماز عید را بر عهده گیرد. پس، قاصدی نزد حضرت فرستاد و درخواست کرد برای خواندن نماز عید و خطبه‌ی آن روانه شود.

امام رضا علیه‌السلام به مأمون پیغام فرستاد که در پذیرفتن ولیعهدی، بین من و تو شرطهایی بوده است و قرار بر این بود که من از هرگونه دخالتی در کارها معاف باشم. پس مرا از برگزاری این نماز معذور بدار.

[صفحه ۴۷]

مأمون جواب داد که می‌خواهم دل‌های مردم به ولیعهدی تو مطمئن شود و بدانند که واقعا ولایتعهدی را پذیرفته‌ای. علاوه بر این، علاقه‌مند م که مردم فضل و برتری تو را بشناسند.

حضرت پاسخ داد: اگر مرا معذور داری، دوست‌تر دارم و اگر عذرم را نپذیری، بدان که من برای خواندن نماز عید، چنان بیرون خواهم رفت که رسول خدا و امیرالمؤمنین بیرون می‌رفتند. مأمون شرط امام را پذیرفت.

مسلمانان روزگار مأمون و پیش از او، نماز عید را به امامت خلفا به جا می‌آوردند و نمی‌دانستند که سنت پیامبر در این مورد چگونه بوده است. آنان خلفا و والیان را می‌دیدند که با لباس‌های فاخر و تشریفات بسیار، در سایه‌ی مراقبت نگهبانان مسلح، به نماز عید می‌روند؛ گویی فلسفه نماز عید را از یاد برده بودند، همچنان که خطبه‌هایشان شیرینی و حلاوتی نداشت.

مأمون، مطابق رسم و روزگارش، مرکب مخصوص خود را با سرهنگان و رجال دولتی به سرای حضرت رضا علیه‌السلام فرستاد. فرماندهان سپاه، قضات عالی مقام و دیگر بزرگان مرو، سوار بر مرکب‌های آراسته، منتظر بودند که امام رضا علیه‌السلام نیز به رسم خلفا بیرون آید و بر مرکبی که خلیفه فرستاده بود، سوار شود. مردم بسیاری نیز گرد آمده بودند و عده‌ای برای دیدن جمال حضرت، بر سر راه‌ها و بالای بام‌ها، انتظار می‌کشیدند.

امام علیه‌السلام غسل کرد و پیراهنی سفید و ساده پوشید، ردا را بر دوش افکند و عمامه‌ای از کتان بر سر گذاشت. عصایی در دست گرفت و چون ماه تمام برآمد و پای برهنه با طمأنینه و وقار راه مصلی در پیش گرفت و تکبیر برآورد. [۶۸].

[صفحه ۴۸]

مردمان به هم آمدند، لشکریان و مردان خلیفه، وقتی حضرت را به آن‌سان و سیره دیدند، جملگی از مرکب‌ها پایین خزیدند و همچون دیگر مردم، کفش‌های خود را بیرون آوردند. اینک یکی از فرزندان فاطمه علیهاالسلام پیشاپیش خلق گام برمی‌داشت.

یاد پیامبر در دل‌های مردم زنده شد. بوی عطر محمدی در کوچه‌های مرو پیچید. تکبیر خداجویان با گریه‌ی شوق به هم پیوست و دل‌ها به هم رسید. قلب شهر تپیدن گرفت و نشاط نماز به رگ‌ها دوید.

فضل بن سهل که آن همه شور و بیداری را مشاهده کرد، بر خود لرزید و بی‌درنگ مأمون را خبر کرد و گفت: «اگر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بر همین روال به مصلی برود و نماز برپای دارد، مردم بیش از پیش شیفته‌ی او می‌شوند و خلیفه در چشم آنان خوار و بی‌مقدار می‌گردد. نیز، احتمال آن دارد که شورشی برپای شود.»

مأمون، از این خبر بر خود لرزید و هراسان شد. پس دستور داد حضرت را از نیمه‌ی راه برگردانند. امام رضا علیه‌السلام، کفش‌های خود را پوشید. آن گاه سوار بر مرکب شد و به خانه بازگشت. همچون هزاران بار دیگر، امید در دل مسلمانان فسرد و شهر مرو پژمرد. هنوز، حسرت آن روز زلال و نشاط انگیز در سینه‌ی «مرو» باقی است.

سیاستی دگر

مأمون در دوره‌ای از خلافت خود چنین وانمود کرد که

[صفحه ۴۹]

روش پدرانش را که بر ارعاب، شکنجه و کشتار بود، نمی‌پسندد و خواهان مسالمت و نرمش است.

هدف او از واگذاری ولیعهدی به علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، یکی آن بود که توطئه مخالفان خود را در بغداد، بی‌اثر و خنثی، و دیگر آن که قیام‌های علویان را آرام کند و از وجود مبارک امام علیه‌السلام به عنوان سپری استفاده کند.

انتخاب امام رضا علیه‌السلام به عنوان ولیعهد، اگر چه توانسته بود در کوتاه مدت، رقبای مأمون را از صحنه خارج و مدعیان علوی را خلع سلاح کند؛ اما خود، شرایط دیگری را فراهم آورد که عملاـ به شکست خلیفه منتهی گردید. در واقع، ولایتعهدی امام علیه‌السلام برای مأمون مانند شمشیری دو دم بود که لبه‌ی آشکار آن در راستای اهداف مأمون قرار داشت، اما دم پنهان آن را حضرت رضا علیه‌السلام هدایت می‌کرد.

هدف امام رضا علیه‌السلام همواره اثبات حقانیت ولایت و امامت خاندانش بود؛ چنان که رفتار و گفتارش در طول مسیر سفر، از مدینه تا مرو، بیانگر آن است. حادثه‌ی نیشابور و حدیث سلسلهٔ الذهب و همچنین دست نوشت کوتاه و افشاگر امام در ظهر عهد نامه‌ی ولیعهدی از جمله‌ی صریح‌ترین مواضعی است که امام علیه‌السلام اتخاذ کرد. شیوه و سلوک امام علیه‌السلام نه تنها شاهرگ حیاتی مأمون را می‌زد، بلکه ریشه‌های نفوذ بنی‌عباس را می‌خشکانید.

سرانجام، مأمون دریافت که ولایتعهدی، عملا نه تنها سپری بلا گیر نبوده، بلکه عاملی برای نفوذ بیشتر شخصیت علمی و معنوی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در جامعه و حتی در میان مخالفان مذهبی و سایر ادیان و فرق اسلامی شده

[صفحه ۵۰]

است تا جایی که این نفوذ در میان پیکره‌ی حکومت او نیز به چشم می‌خورد.

مأمون، به این نتیجه رسید که تاکنون بر روی طنابی، راه می‌رفته که یک سرش در خراسان و سر دیگرش در بغداد گره خورده است. بریدن از عباسیان در بغداد، او را به سمت علویان می‌کشانید؛ کسانی که هیچ‌گاه خلافت او را به رسمیت نمی‌شناختند و مشروع نمی‌دانستند. مأمون، در این شرایط، عباسیان و بغداد را انتخاب کرد. او برای بازگشت به سیاست گذشته خود، می‌بایست مانعی را که بر سر روابط خود با هم تبارانش ایجاد کرده بود از میان بردارد و آن ماجرای ولایتعهدی امام علیه‌السلام بود.

در این کار، هیچ چاره‌ای جز توسل به شیوه‌ی نیاکان خود نداشت. مأمون می‌خواست رضایت عباسیان را کسب کند و می‌دانست که آنان تا از استمرار خلافت در میان خود مطمئن نشوند، آرام نخواهند گرفت. از طرفی نمی‌توانست امام علیه‌السلام را از ولایتعهدی خلع کند، زیرا مردم بسیاری با ایشان بیعت کرده بودند. اگر چنین اقدامی می‌کرد، عباسیان از او راضی می‌شدند، ولی علویان و شیعیان سر به شورش بر می‌داشتند. از ماندن امام علیه‌السلام در مرو هم نگران بود. بنابراین، هنگام حرکت به سوی بغداد، برای فرونشاندن شورش عباسیان ناراضی، صلاح در آن دید که حضرت رضا علیه‌السلام را هم همراه خود ببرد.

شهادت در غربت

درمورد شهادت امام رضا (علیه السلام) روایات متعددی نقل شده

[صفحه ۵۱]

است، همچنان که درباره‌ی موضوع ولایتعهدی دو نگرش میان مورخان و نویسندگان رواج دارد.

عده‌ای انگیزه‌ی مأمون را از طرح ولایتعهدی، کاملاـ صادقانه یافته‌اند و به همین دلیل، شهادت امام رضا علیه‌السلام را نیز بدون دخالت مأمون و به دور از اراده‌ی او می‌دانند یا اصولا آن را مرگی طبیعی قلمداد می‌کنند. [۶۹] بنابر همین باور می‌گویند بیماری علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بیش از سه روز طول نکشید و پس از مرگ آن حضرت، مأمون سخت می‌گریست و بی‌تابی

می کرد. [۷۰].

گروه دیگری انگیزه‌ی مأمون را از مسأله‌ی ولایتعهدی، کاملا مکارانه و سیاسی و شهادت امام علیه‌السلام را نیز توطئه‌ای طراحی شده می‌دانند. حمدالله مستوفی، ابن طقطقی و ابن‌حجر از جمله کسانی هستند که تصریح می کنند، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را به فرمان مأمون زهر دادند و مسموم کردند. [۷۱].

از مقایسه‌ی متون کهن و کتب تاریخی و نیز دقت در اقوال علمای شیعه، چنین برمی‌آید که حضرت رضا علیه‌السلام به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و دشمنان اهل‌بیت کوشیده‌اند علاوه بر پوشاندن جنایت مأمون، وجهه‌ی معنوی آن حضرت را مخدوش سازند.

آن گونه که مشهور است، مأمون در توس به حضرت انگور داد و ایشان مسموم و بیمار شد. برخی گفته‌اند، هنگامی که امام علیه‌السلام بر اثر خوردن انگور،مسموم و رنجور شد؛ مأمون به دیدار حضرت رفت و دستور داد سبدی از انار آماده کردند و از عبدالله بشیر که قبلا دستان خود را به زهر آلوده کرده بود، خواست تا چند انار را بفشارد و سپس امام را وادار به خوردن

[صفحه ۵۲]

آن کرد. این حادثه، به صورت‌های مختلف در منابع تاریخی، تذکره ها و کتاب‌های مناقب آمده است. [۷۲].

نقل است که مأمون، مرگ امام رضا علیه‌السلام را بلافاصله آشکار نکرد، بلکه جنازه‌ی آن حضرت را یک شبانه روز نگاه داشت. سپس گروهی از علویان را احضار کرد و جسد مبارک امام را، بدون آن که اثری از مسمومیت در آن باشد، به آنان نشان داد و سپس شروع به گریستن کرد و گفت: «ای برادر! بر من دشوار است که تو را به این حالت ببینم، بلکه پیوسته آرزو می کردم پیش از تو بمیرم؛ اما خواست خداوند چنین بود.» [۷۳] پس در مراسم تشییع آن حضرت، تابوت بر دوش گرفت و دستور داد جنازه‌ی امام را در کنار قبر پدرش - هارون - دفن کنند.

شهادت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، روز جمعه، آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ه. ق اتفاق افتاد. آن امام همام به هنگام شهادت، نزدیک به پنجاه و پنج سال داشت. همچنان که خود، قبلا پیش‌بینی کرده بود، پیکر مطهرش را در نقطه‌ای در سناباد، که بعدها «مشهد الرضا» نام گرفت، به خاک سپردند. نقل است که آن حضرت، حدود دو سال در شهر مرو و نزدیک هفت ماه در سرخس اقامت داشت.

حمد الله مستوفی در قرن هشتم هجری از اولین کسانی بود که سناباد را «مشهد» نامید و از آن زمان تاکنون این شهر به «مشهد» یعنی جایگاه شهادت امام رضا علیه‌السلام مشهور است. [۷۴].

تقدیر چنین خواسته بود که فرزندی از تبار پیامبر گرامی و حجتی از پیشوایان دوازده‌گانه‌ی شیعیان، در سرزمین خراسان و دور از مدینهٔ النبی به شهادت برسد تا خاک خاور، شرف و

[صفحه ۵۳]

اعتبار یابد. امام رضا علیه‌السلام، مهری فروزان و بارگاهش، پیوسته پناهگاه حاجتمندان و عاشقان اهل‌بیت است.

مقام علمی

امام هشتم علیه‌السلام، همانند پدر گرامی‌اش، مقام علمی ممتازی داشت. با آن که امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام فرصت بیشتری از دیگر ائمه برای تشکیل محفل‌های علمی و نشر علوم دینی پیدا کردند؛ در عین حال، امام رضا علیه‌السلام نیز با فرصت کمی که داشت در میان دانشمندان عصر خود، آن چنان جلوه و مقامی یافت که به «عالم آل محمد» مشهور گردید.

اباصلت از محمد بن اسحاق نقل کرده است که «امام موسی بن جعفر علیه‌السلام به فرزندانش می‌فرمود: برادرتان، علی بن موسی، دانای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. نیازها و پرسش‌های دینی خود را از وی فرا گیرید و آنچه را به شما تعلیم می‌دهد، به

خاطر بسپارید؛ زیرا بارها پدرم – امام صادق علیه‌السلام – به من فرمود: دانای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در نسل توست و ای کاش من او را می‌دیدم.» [۷۵].

حضرت رضا علیه‌السلام در مناظرات و مباحث دینی شرکت می‌کرد و پیوسته شایستگی علمی ایشان آشکار بود. امام علیه‌السلام، علاوه بر آن که پرسش‌های مختلف عالمان ادیان، پاسخ مناسب می‌داد، بر مبنای تفکر و اعتقاد مخاطب خود، سخن می‌گفت و استدلال می‌کرد.

یکی دیگر از مظاهر شخصیت علمی امام رضا علیه‌السلام، آشنایی کامل به زبان‌های گوناگون بود. امام علیه‌السلام در پاسخگویی به

[صفحه ۵۴]

اشخاصی که از بلاد دیگر به حضورش شرفیاب می‌شدند، با زبان متداول و رسمی مخاطبان خود، سخن می‌گفت. [۷۶].

از اباصلت هروی نقل است که «به امام علیه‌السلام عرض کردم، من در شگفتم از این همه اشراف و تسلط شما به زبان‌های گوناگون.» امام فرمود: «من حجت خدا هستم، چگونه می‌شود خداوند فردی را بر مردم حجت قرار دهد، ولی او زبان آنان را درک نکند. مگر سخن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را نشنیده‌ای که فرمود به ما «فصل الخطاب» داده‌اند و آن چیزی جز شناخت زبان‌ها نیست.» [۷۷].

همچنین ابن‌عباس که در بیشتر مجالس مباحثه حاضر بوده، می‌گوید: «در علم و دانش کسی را داناتر از او سراغ ندارم. هر چه را مأمون مطرح می‌کرد، پاسخ کاملش را می‌شنید و آنچه حضرت، می‌فرمود، مستند به قرآن بود.» [۷۸].

نقل است که حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: «در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نشستم و عالمان مدینه هر گاه در مسأله‌ای با مشکل رو به رو می‌شدند و در حل آن ناتوان می‌ماندند، پیش من می‌آمدند و پاسخ می‌شنیدند.» [۷۹].

مناظر ها و گفتگوها

دستگاه خلافت عباسی، با اهدافی خاص از اندیشوران مذاهب و فرقه‌های گوناگون دعوت و آنان را به بحث و مجادله‌ی علمی تشویق می‌کرد. ترجمه‌ی آثار علیم دیگر سرزمین‌ها از زمان حکومت امویان شروع شد و در دوره‌ی هارون و مأمون به اوج خود رسید. مأمون، دانشمندان را به ترجمه‌ی کتاب‌های یونانی

[صفحه ۵۵]

می‌گماشت و با صرف پول بسیار، مردم را به خواندن و فراگرفتن علوم و فلسفه و حکمت تشویق می‌کرد.

هر چند مأمون به فلسفه و علم کلام علاقمند بود، اما او می‌خواست به این وسیله مردم را سرگرم کند تا مشکلات اجتماعی و استبداد حکومتی اش پنهان بماند. همچنین گرد آوردن اندیشمندان و متفکران در یک مرکز علمی، در واقع تقویت پایه‌های حکومت وی بود.

مأمون، سعی می‌کرد با جلوه‌گری دانشمندان، از فروغ و جلوه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام که در میدان علم و دانش نمود داشتند، بکاهد و ثابت کند که دستگاه خلافت، شایستگی حکومت بر کشورهایی همچون ایران، روم و مصر را دارد.

از سوی دیگر مأمون می‌کوشید فعالیت‌های امام علیه‌السلام را به مباحث علمی منحصر کند و ایشان را از پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی بازدارد، در حالی که به این هدف نرسید.

پس از آن که مأمون، امام علیه‌السلام به مرو خواند، روز به روز بر محبوبیت آن حضرت، به سبب فضایل و کمالاتش، افزوده گشت. بنابراین، مأمون بر آن شد که دانشمندان ادیان و علوم گوناگون را فراخواند تا در مباحثه، امام علیه‌السلام را خوار و منزوی

کنند، اما همه‌ی آنان بر ناتوانی خود در بحث اعتراف کردند.

اگر چه مناظرات حضرت رضا علیه‌السلام بسیار است، ولی مشهورترین آنها که به خواست مأمون ترتیب یافت، به این شرح است: [۸۰].

- مناظره با رأس الجالوت (عنوان بزرگ دین یهود)

- مناظره با هیربد اکبر (بزرگ زردشتیان)

[صفحه ۵۶]

- مناظره با عمران صابئی. صابئین، پیروان حضرت یحیی و برخی از آنان، ستاره پرست بودند.

- مناظره با سلیمان مروزی (مشهورترین دانشمند علم کلام در عصر مأمون)

- مناظره با علی بن محمد بن جهم ناصبی. ناصبیان گروهی‌اند که علی بن ابی‌طالب را دشمن می‌دارند.

خلاصه، مأمون در هیچ یک از مجالس بحث و گفتگو به نتیجه‌ی دلخواه دست نیافت و در برابر برتری مقام علمی امام علیه‌السلام وادار به اعتراف و خضوع گردید. بدون تردید، دانش حضرت رضا علیه‌السلام، آن چنان جلوه می‌کرد که دوست و دشمن را به تحسین وا می‌داشت.

نقل است که مأمون در یک مجلس علمی، مسائلی چند از امام رضا علیه‌السلام پرسید و آن گاه همه‌ی آنها را شنید، گفت: «خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد. به خدا سوگند، دانش کامل، فقط در خاندان پیامبر است و بی‌شک تو دانش پدرانت را به ارث برده‌ای و همه‌ی علوم نیاکانت در تو گرد آمده است.» [۸۱].

خوی و کردار

سخن درباره‌ی اخلاق و فضیلت و راه و روش زندگی پیشوایان دینی بسیار گسترده است و بررسی تمام ابعاد شخصیت و روحیات امام رضا علیه‌السلام در این مختصر نمی‌گنجد. بنابراین، فهرست‌وار تنها به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- شبها کم می‌خوابید و بیشتر به عبادت می‌پرداخت.

[صفحه ۵۷]

- مناجات با خدا را دوست داشت.

- نماز اول وقت می‌خواند و هنگامی که روزه بود، در وقت افطار، اول نماز می‌خواند.

- نوافل، به ویژه نماز شب را حتی در سفر، به جا می‌آورد.

- بسیاری از روزهای سال، به ویژه روزهای اول، میانه و آخر هر ماه، روزه می‌گرفت.

- قرآن بسیار تلاوت می‌کرد و در پاسخ بسیاری از پرسش‌ها را از قرآن می‌داد.

- در معنای آیات تأمل می‌کرد. اگر به آیه‌ای می‌رسید که درباره‌ی دوزخ و کیفر الهی بود، بسیار می‌گریست.

- به پاکیزگی تن و لباس خود توجه داشت.

- لباس خود را معطر می‌کرد؛ مخصوصا در وقت نماز، بوی خوش از لباسش به مشام می‌رسید.

- در خانه همیشه لباس زبر و خشن بر تن می‌کرد؛ و هر وقت بیرون می‌رفت، لباس فاخر می‌پوشید.

- به هنگام وضو گرفتن، دهان و دندان‌های خود را می‌شست و مسواک می‌کرد.

- به تمیزی و نظافت خانه، توجهی خاص داشت.

- ساده و بی‌تکلف زندگی می‌کرد؛ در تابستان روی حصیر و در زمستان روی پلاس می‌نشست.

- سخنانش سنجیده و مهرآمیز بود و هیچ‌گاه دیگران را با سخنان خود نمی‌رنجانید.
- همیشه خندان و گشاده رو و خوش خلق بود.
- به نیازمندان کمک می‌کرد و هیچ حاجتمندی را بی‌نصیب نمی‌گذاشت.

[صفحه ۵۸]

- به مسافران و در راه ماندگان، کمک و یاری می‌رساند.
- از اسراف و تبذیر، پرهیز می‌کرد.
- به عیادت بیماران می‌رفت و به وضع زندگی آنان رسیدگی می‌کرد.
- در تشییع جنازه‌ی مسلمانان حاضر می‌شد.
- بسیار مهمان نواز بود و شخصا از میهمانان خود پذیرایی می‌کرد.
- به سخن دیگران گوش می‌داد و صحبت گوینده را قطع نمی‌کرد.
- به طور پنهانی، در شب صدقه می‌داد.
- هیچ فرقی میان طبقات اجتماعی، مگر بر اساس تقوا، قائل نبود.
- مردم را به خداجویی و دادگری دعوت می‌کرد.
- یار ستمدیدگان و دشمن ستمگران بود.
- در عین زهد و تقوا از توجه به مسایل اجتماعی و سیاسی غافل نبود.
- مطالعه، تبادل نظر و مباحثه را دوست داشت.
- با خدمت‌گزاران خود، بر سر یک سفره می‌نشست و غذا می‌خورد.

گوهرهای جاویدان

در منابع و کتاب‌های مناقب، سخنان بسیاری از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که نمونه‌ای از آنها را در زیر می‌آوریم:

- بالاترین درجه‌ی عقل، خودشناسی است.

[صفحه ۵۹]

- خردمندترین مردم، خود شناس ترین آنهاست.
- اندیشیدن در آفریده های خداوند، عبادت است.
- آن کس که بدون بینش و آگاهی، کاری را آغاز کند؛ همانند کسی است که از بیراهه می‌رود.
- دوست هر کس، عقل او و دشمن هر کس، جهل اوست.
- دانش، مانند گنجینه‌ای است که پرسش، کلید آن است.
- اهل درایت و درک باشید، نه اهل حکایت و نقل.
- کسی که مسلمان باشد، مکر و خدعه نمی‌کند.
- از ما نیست کسی که به مسلمانی خیانت ورزد.
- کسی که روز را آغاز کند و به فکر گرفتاری‌های مسلمانان نباشد، مسلمان نیست.
- مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.
- کسی که میان بینوایان و توانمندان فرق بگذارد، روز قیامت خداوند را خشمگین خواهد یافت.

- محبت به مردم و اظهار دوستی به آنها، نیمی از عقل است.

- کسی که اندوهی را از دل مؤمنی بزداید، خداوند اندوه او را برطرف می کند.

- کسی که بیدادگری پیشه کند، از عقوبت ایمن نمی‌ماند.

- کسی که گناهکار را دوست داشته باشد، خود گناهکار است.

- آن که ظالمی را یاری کند، خود ظالم است.

- بهترین بندگی خداوند، صبر و رضاست.

- هیچ چیز ارزشمندتر از اخلاق نیکو نیست.

[صفحه ۶۰]

- خاموشی، دری از درهای حکمت است.

- خداوند دشمن کسی است که خانه‌اش مورد تجاوز قرار گیرد و به دفاع بر نخیزد.

- پاکیزگی، شیوه‌ی پیامبران است.

- هدیه، کینه‌ها را از دل می‌زداید.

- صله‌ی رحم و رسیدگی به وضع خویشاوندان، سبب فراوانی روزی است.

- برای نوزاد، شیری بهتر از شیر مادر نیست.

- مؤمن کسی است که به هنگام غم و شادی از مسیر حق منحرف نشود.

- آن که زرق و برق دنیا او را غافل نکند و خداوند را از یاد نبرد، نیکبخت است.

- نماز، طلب بخشایش گناهان از درگاه الهی است.

- قرآن کلام خداست، دستورات آن را به کار گیرید.

پاورقی

[۱] فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها. سوره‌ی نور (۲۴)، آیه‌ی ۳۶؛ در خانه‌هایی که خدا رخصت داده قدر و منزلت آنها رفعت یابد.

[۲] ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳؛ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۱۶.

[۳] ر. ک: کامل الزیارات، صص ۱۴۱ - ۱۳۸.

[۴] اعلام الوری، ص ۳۰۲.

[۵] ر. ک: معانی الاخبار، ص ۵۷.

[۶] ر. ک عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۶.

[۷] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۴؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۵.

[۸] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۵۴؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۱۰، ص ۲۴۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۲۶.

[۹] ر. ک: امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، منادی توحید و امامت، ص ۱۷.

[۱۰] بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰.

[۱۱] ر. ک دلائل الامامه، ص ۳۵۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۱؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۴۸.

[۱۲] ر. ک احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۳۴۳.

[۱۳] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۷.

[۱۴] ر. ک: جنات الخلود، ص ۳۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۵؛ ناسخ التواریخ، ج ۱۴، صص ۳۸۱ – ۳۸۰.

[۱۵] ر. ک: مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۶۷؛ دلایل الامامه، ص ۱۸۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۳؛ اعلام الوری، ص ۳۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۲۱.

[۱۶] ر. ک: امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، منادی توحید و امامت، صص ۲۱ – ۲۰.

[۱۷] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، صص ۸۱ – ۸۰.

[۱۸] ر. ک: همان.

[۱۹] شمار ماه‌ها نزد خدا، دوازده است. ر. ک:: سوره‌ی توبه (۹)، آیه ی ۳۶.

[۲۰] ر. ک: امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، منادی توحید و امامت، ص ۲۵.

[۲۱] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۴۳.

[۲۲] ر. ک: البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۱۶۵، ۱۰.

[۲۳] اثبات الوصیه، ص ۳۹۴.

[۲۴] تاریخ الخلفا، ص ۲۴۶.

[۲۵] الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۳.

[۲۶] ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۵۲۶.

[۲۷] همان، ۵۲۸.

[۲۸] ر. ک: اثبات الوصیه، ص ۳۹۴.

[۲۹] ر. ک: حدیقهٔ الرضویه، ص ۷۴.

[۳۰] ر. ک: مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، صص ۴۸۴ – ۴۴۳.

[۳۱] ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۳۷.

[۳۲] ر. ک: جغرافیای تاریخی هجرت امام علیه‌السلام از مدینه تا مرو، ص ۲۰.

[۳۳] ر. ک: معجم البلدان، ذیل الاهواز.

[۳۴] ر. ک: امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام منادی توحید و امامت، ص ۷۹.

[۳۵] ر. ک: جغرافیای تاریخی هجرت امام از مدینه تا مرو، صص ۱۲۹ – ۳۹.

[۳۶] ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۹۲؛ مترجمان در این کتاب «لاش آباد» درج کرده‌اند.

[۳۷] به سبب آن که راویان این حدیث تا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، جملگی امامان معصوم‌اند، به حدیث سلسلهٔ الذهب (زنجیر طلایی) مشهور شده و از نظر علمای شیعه و اهل سنت، از معتبرترین احادیث است.

[۳۸] ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۲۹.

[۳۹] معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۸۰.

[۴۰] مسالک الممالک، اصطخری، ص ۲۰۵.

[۴۱] ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۰۳؛ المناقب، ج ۲، ص ۱۹۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۶۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۲؛ اعلام الوری، ص ۱۸۸.

[۴۲] ر. ک: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، صص ۳۳۷، ۳۱۰.

[۴۳] ر. ك: همان، ج ۲، ص ۴۳۰.

[۴۴] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۷۹.

[۴۵] همان.

[۴۶] همان.

[۴۷] همان.

[۴۸] همان، ج ۲، ص ۳۳۷؛ مناقب آل ابی‌طالب علیه‌السلام، ج ۴، ص ۳۹۲.

[۴۹] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۷۹؛ مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ج ۱، صص ۶۶ – ۸.

[۵۰] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، صص ۳۸۹ – ۳۷۹.

[۵۱] همان.

[۵۲] همان.

[۵۳] همان.

[۵۴] همان.

[۵۵] فصول المهمه، ص ۲۳۷.

[۵۶] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۵۸۳.

[۵۷] همان، ج ۲، ص ۳۳۱؛ ایضا ر. ك: البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۱، ص ۲۶۹.

[۵۸] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۸۵؛ الارشاد، ص ۲۹۰.

[۵۹] همان، ج ۲، ص ۳۱۶.

[۶۰] مناقب آل ابی‌طالب علیه‌السلام، ج ۳، ص ۴۷۳.

[۶۱] همان.

[۶۲] همان.

[۶۳] همان.

[۶۴] اخبار و آثار امام رضا علیه‌السلام، ص ۱۶۴.

[۶۵] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، صص ۳۱۶ – ۳۱۵.

[۶۶] همان، ج ۲، صص ۳۰۹ – ۳۰۸.

[۶۷] اخبار و آثار امام رضا علیه‌السلام، صص ۱۵۴ – ۱۴۳؛ ایضا: مناقب اهل‌البیت، ج ۲، صص ۱۹۵ – ۱۹۴.

[۶۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۹.

[۶۹] ر. ك: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۵۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۲.

[۷۰] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۱.

[۷۱] ر. ك: تاریخ گزیده، ص ۲۰۵؛ تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۲۸.

[۷۲] ر. ك: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۴۸۷؛ تاریخ روضهٔ الصفا، ج ۳، صص ۵۲ – ۴۸؛ حدیقهٔ الشیعه، صص ۸۸۱ – ۸۶۳، ۸۴۰؛ تجارب السلف، ص ۱۵۹؛ بحارالانوار، ج ۱۲، صص ۲۶۸، ۲۶۴.

[۷۳] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۱.

[۷۴] ر. ك: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، صص ۴۱۵، ۱۶.

[۷۵] اعلام الوری، ص ۳۱۵.

[۷۶] ر. ک: الاحتجاج، ج، صص ۴۳۲، ۴۱۵؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، صص ۳۱۶ – ۳۱۵.

[۷۷] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، صص ۵۵۳ – ۵۵۲.

[۷۸] همان، ص ۵۵۱.

[۷۹] کشف الغمه، ج ۲ ص ۱۵۷.

[۸۰] ر. ک: کشف الغمه، ج ۲؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱؛ بحارالانوار، ج ۴۹؛ مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ج ۲؛ انوار البهیه.

[۸۱] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹